

عنوان اصلی محتوا:	مقاله " تفکر صنفی، سیاست، ایدئولوژی و هنر "
نام و تلفن تهیه کننده	بیژن منیعی (عضو کمیسیون های نرم افزارهای پیشرفته سازمانی، نرم افزارهای فروشگاه، نرم افزارهای مدیریت مشتریان(CRM) و مدیر عامل شرکت هورماه) تلفن: ۰۹۱۲۲۹۴۶۱۶۶ <a href="https://maniee.ir">https://maniee.ir</a>
تاریخ شروع:	25/07/1402
خلاصه محتوا:	در این نوشته سعی کردم برخورد افراد با دیدگاه متفاوت در یک مجموعه صنفی را به چالش بکشم. در واقع وقتی که در یک اتحادیه کنار یکدیگر جمع شده ایم یا عضو صنف هستیم، نیاز به تفکر صنفی داریم و به نظر می رسد با بیان دیدگاه های هر کدام از فعالان صنفی بتوان به راهکارهای مناسبی برای گسترش این تفکر رسید. من از شیوهی داستان نویسی برای بیان دیدگاهم استفاده می کنم و امیدوارم دیگر دوستان نیز با اشتراک اطلاعات خویش به گسترش تفکر صنفی کمک کنند.



نام آنکه جان را فکرت آموخت

## تفکر صنفی، سیاست، ایدئولوژی و تاریخ

گفت یارش کاندرا آ ای جمله من  
نی مخالف چون گل و خار چمن  
مولانا

آقای جم از مغازه خارج شد و به سمت مغازه‌ی روبرو رفت. از آن لحاظ می‌گویم روبرو که کاملاً روبرو بود، هم مغازه و هم صاحب مغازه! صاحب مغازه فقط به خاطر اختلافات عقیدتی حتی حاضر به گرفتن عکس یادگاری نوروز سال گذشته در مغازه آقای جم نشده بود، به همسایه گفته بود: "عکس آن به اصطلاح هنرمند نامربوط را یک طرف دیوار و آن مردک سیاسی خود فروخته را در دیگر سو گذاشته و من زیر آن بایستم و عکس بگیرم!"

اما آقای جم امروز برای کار دیگری به مغازه او می‌رفت.

قبل از ماجرا کمی از منش دو همسایه بدانیم. هر دو کاسب‌های موفق بودند و این مهم، یکی از معدود نقطه‌ی اشتراک‌های ایشان بود! در تفکر سیاسی هر کدام طرفدار دو جناح کاملاً متضاد بودند، یکی عاشق لوازم سنتی و خانه‌های قدیمی و دیگری هر روز به فکر جدیدترین مدل ماشین، خانه و لوازم مدرن بود، یکی آسمان بالای سرش قرمز بود و دیگری خورشید هم آبی می‌دانست، نگاه متفاوتی به دین داشتند و... آن روزها بحث سیاسی داغ بود و چندباری آنقدر جدالشان بالا گرفته بود که همسایه‌ها دو طرف را به آرامش دعوت کردند و البته که هر کدام زیر لب سخنانی گفته و به محل کسب خود باز می‌گشتند. تفاوت تا آنجا بود که اهالی بازار نام مستعاری برای همسایه روبروی آقای جم گذاشته بودند و ایشان را مج صدا می‌کردند. (حتی فتحی ج را به ضمه‌ی م تبدیل کرده بودند). اما جَم و مِج به معنای واقعی کاسب و حامی کسب و کار سالم بودند.

وقتی آقای جم به مغازه‌ی مج رسید، دید که ایشان در حال نصب قاب عکسی جدید و بزرگ از سیاستمداری باطبع مورد تنفر آقای جم به دیوار است. توجهی نکرد، برای کار دیگری آمده بود.

با این جمله شروع کرد: "سلام، دیدی سلیمان چه شد؟ این اتفاق ممکن است برای همه‌ی کسبه بی‌افتد." (سلیمان یکی از کاسب‌های قدیمی بازار بود. در شرایط بحران و لزوم به حمایت همقطاران برای

آقای جم قدیمی یا جدید بودن کاسب اهمیتی نداشت.) مج پک عمیقی به سیگارش زد، نصفه آن را خاموش کرد و داد زد: "پسر بیا اینجا حواست باشه عکس درست نصب بشه" بعد از آن همه چیز عوض شد!

پس از آن دیر زمانی طول نکشید، لحظه بسیار قابل ستایشی بود، آقای مج با دو لیوان چای در دست به سمت آقای جم رفت، چای را روی پیشخوان گذاشت، دست همکارش را به گرمی فشرد و گفت: "باید این موضوع را با همه در میان بگذاریم".

به همین سادگی همه چیز(البته در آن لحظه و برای آن هدف مشترک) تمام شد، چون هر دو در مورد مسائل صنفی اتفاق نظر داشتند اینگونه بود که در این مورد صاحبان مغازه روبرو، دیگر روبرو که نه بلکه در کنار هم بودند، همیشه و با تمام اختلافاتشان، در فعالیتهای صنفی فقط مسائل صنف را در نظر می‌گرفتند. هر کدام تفاوت دیدگاه خود را برای جای مناسب خود نگه می‌داشتند. روز انتخابات مجلس یا بازی فوتبال و حتی بحث علمی و تاریخی نبود، زمانی بود که قرار است تفکر صنفی جاری باشد.

در سخنرانی خیابان بوذرجمهری هم که نمیدانم کدامشان نفر اول بود و کدامشان دومی. هر دو در سخنان مشابهی در مورد لزوم اتحاد و عدم وابستگی به دولت در صنف سخنرانی کردند.

بخش‌های مهمی از آن را به خاطر دارم:

- در یک گروه وابسته به جناح سیاسی، امکان چانه زنی با عوض شدن دولت‌ها عوض می‌شود و یکی از مهم‌ترین کارکردهای صنف که تعامل با قدرت سیاسی است از آن گرفته می‌شود.
- ما باید بستری فراهم کنیم که همه‌ی همدردانمان با هر تفکری بتوانند آزادانه به بیان مشکلات خود و پیگیری تا حل آن همت کنند. در صورتی که اگر دیدگاه غیر صنفی غالب باشد، شاید عده‌ای نیازی را که امروز کشف کرده‌اند بیان نکنند و آن مسئله ممکن است نیاز فردای ما و دیگر اعضا باشد.
- هر علاقه‌مند به فوتبال در کشور ما به احتمال زیاد طرفدار یکی از دو تیم آبی یا قرمز است، حتی اگر شغل داوری، یا مسئولیتی در فدراسیون فوتبال داشته باشد. اما در زمین سبز و جایگاه داوری، یا پشت میز مسئولیت باید این علاقه را کنار بگذارد. ما نیز در یک تشکل صنفی، بخش مهمی از کارمان ایجاد تعامل و پیگیری درخواست‌های کسبه و مردم از حکومت است و بخش دیگری کمک به حکام برای اداره‌ی بهتر کشور است. اگر در این مقام علاقه‌ی شخصی را در نظر بگیریم، به صنف و جایگاه صنفی صدمه خواهیم زد و نمی‌توانیم داوران و مسئولان خوبی باشیم.

در پایان جلسه بود که آقای مج در بین برخی همکاران خود، سخنان بسیار جذابی عنوان کرد: "همقطاران بیاید در اینجا همه جَم شویم. تاکید می‌کنم "جَم" شویم. جمع شدنمان خوب است ولی تنها وقتی می‌توانیم به جمع کمک کنیم که تفکری چون تفکر آقای جَم داشته باشیم. ما یک گروه هم‌سود هستیم و باید ساختار خود را اینگونه سازمان دهی کنیم که به شکل جمعی از نفعی خاص دفاع کنیم و برای بیشتر کردن ارزش‌ها و بهبود امور و پیشرفت همه‌ی اعضای خود فعالیت داشته باشیم."

اگر می‌خواهید بیشتر با تفکر آقای جَم آشنا شوید می‌توانید فایل داستان فلسفه‌ی واکس کفش و تفکر صنفی را از لینک زیر دانلود کنید.

<https://maniee.ir/Content/pdf/P-NASR-14020627.pdf>

راستش از این واژه‌ی "هم‌سود" خیلی خوشم آمد و می‌خواهم در اینجا از گزیده‌ی سخنان سخنرانان خارج شده و کمی به این عبارت بپردازم. وقتی در یک نهاد صنفی به راستی به هم‌سودی اعتقاد داشته باشیم و سود خود را در سود طرف مقابل ببینیم، حتما سایر نقاط اختلاف را کنار نهاده و به فکر سود مادی و معنوی برای کل صنف خواهیم بود.

اینجاست که یک سازمان صنفی می‌تواند حتی خیلی بیشتر از یک نهاد یا حزب سیاسی بر افکار عمومی و خط مشی حکومت تاثیر داشته باشد. برای این مهم تنها یک راه وجود دارد و اینکه تکلیف خود را با حکومت و سیاسیون روشن کنیم. در احزاب سیاسی هدف به دست آوردن قدرت سیاسی است در حالیکه در یک گروه هم‌سود مانند یک سازمان صنفی هدف تحت تاثیر قرار دادن قدرت سیاسی است.

در طول تاریخ نیز اصناف پایدار که تبدیل به نهادهای تاثیر گذار شده اند، دو ویژگی مهم داشتند: اول آنکه بسیار یکپارچه بودند، یعنی همه میدانستند که چه کسی عضو صنف است و چه کسی نیست. دوم آنکه اصناف اغلب روابطی چندگانه میان اعضایشان ایجاد میکردند که یک هدف واحد داشت، به عنوان مثال روابط بین اصناف اروپایی به طور مشهودی چندگانه ولی با منافع متحد بودند. یک صنف حول مجموعه مشترکی از فعالیتهای اقتصادی شکل می‌گرفت ولی وقتی درگیر فعالیتهای سیاسی و چانه زنی با حکومت می‌شد، باز هم بر پیشبرد منافع اقتصادی اعضایش تمرکز

داشت. حتی فعالیت‌های عموماً فرهنگی، مذهبی و اجتماعی، مانند برگزاری مراسم کمک یا راه‌اندازی خیریه، تعاونی و... نیز با تمرکز اولویت پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و سایر نیازهای اعضا پیوند خورده بود.

به هر اندازه از این تفکر صحبت کنیم باز هم می‌توان به نتایج جدیدی رسید، برخورد آقایان جم و میج و تمامی افرادی که با تفکر صنفی در خدمت یک نظام صنفی و مجموعه‌های هم‌سود تلاش می‌کنند، فکرم را مشغول کرده بود تا آنجا که در یک خیابان شلوغ، زیر یک پل که از روی آن ماشین‌های مردم عبور می‌کردند، ایستادم. به تابلو خیابان نگاه کردم و این نقطه از تهران را بهترین مثال برای تبیین سیاست، ایدئولوژی، هر علاقه و اعتقاد شخصی و تفکر صنفی دیدم.

شاید معمار، مهندس، طراح و هنرمندانی که سال‌ها پیش این دو خیابان و بزرگراه، تقاطع بینشان و سازه‌ی بزرگ پل روی آن را طراحی کرده بودند هرگز نمی‌دانستند که روزی بر روی یکی از این‌ها نام ستارخان و دیگری نام شیخ فضل‌الله نوری را خواهند گذاشت.

تفاوت عقاید شیخ فضل‌الله نوری و ستارخان تا جایی بود که نویسنده‌ی تاریخ مشروطه (احمد کسروی) از ستارخان به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل اعدام شیخ فضل‌الله نام می‌برد.

دو تفکر کاملاً متفاوت که امروز به لطف هنر، تاریخ و شهرسازی نام‌هایشان به مسیری برای ادامه‌ی راه و زندگی انسان‌ها و نمونه‌ی جالبی برای نمایش تفکر صنفی تبدیل شده است. تفکری که با تمام اختلاف‌های عقیدتی و سیاسی چهار راه و پلی می‌شوند برای ارائه‌ی راهکار بهتر به مسئولین و مردم برای رسیدن به اهداف بزرگ توسعه‌ی ملی و یا بهبود در گذر به سمت محل کار یا استراحتشان.

پاییز ۱۴۰۲ - بیژن منیعی

<https://maniee.ir>